نمایشنامه :

اسب

Horss

نوشته :

خداداد رضایی

به نام دادار آفرین

نقش ها :

۱- جک (زندانی فراری)

۲- لاکی (زندانی فراری)

۳- ماریا

۴- سرهنگ

اجرای نمایش منوط به اجازه کتبی نویسنده می باشد .

بوشهر – دانشگاه خلیج فارس – معاونت فرهنگی و اجتماعی - خداداد رضایی

تلفن : ۰۹۱۷۷۷۲۳۲۸۰

/ زیر نور کم موضعی بازجویی صورت می گیر د و گاهی ، گاهی با صدای های گنگ و نامفهوم و ناله همراه می شود /

سرهنگ: اسم

جک : جک

سرهنگ: نام پدر

جک : استفان

سرهنگ: جرم

جک : شورش

سرهنگ: بخاطر چی ؟

جک : بخاطر تبعیض نژادی

سرهنگ: مجازات

جک : دوازده سال زندانی

سرهنگ: چند سال زندان بودی؟

لاکی : هفت سال

سرهنگ: اسم

لاکی : لاکی

سرهنگ: نام پدر

لاکی : روبرت

سرهنگ: جرم

لاکی : شرکت در شورش و قتل

سرهنگ: مجازات

لاکی : دوازده سال زندانی

سرهنگ: چند سال زندان بودی؟

لاکی : شش سال

/ انبار علوفه و دری که به اصطبل اسب باز می شود . جک و لاکی هراسان و خسته وارد می شوند /

جک : آخی رسیدیم

لاکی : دارم هلاک میشم

جک : اما باید بریم

لاکی : بریم ؟

جک : اینجا نا امنه

لاکی : کجا بریم ؟

جک : اینجا تو مسیره

لاکی : من دیگه توانش رو ندارم

جک : اونا پیدامون میکنن تا اینجا هم شانس آوردیم

لاکی : فکر میکنی تا راه آهن چقدر مانده

جک : فکر کنم پنج ساعت

لاکی : پنج ساعت ؟

جک : آره

لاکی : تا اینجاش هم که اومدم دارم می میرم

جک : چاره ای نداریم

لاکی : یعنی باید بریم؟

جک : الان دنبالمون هستن

لاکی : آخه ....

جک : آخه نداره مجبوریم

لاکی : یعنی .....

جک : این یه ریسکه

لاکی : تا کی باید بریم

جک : تا شب

لاکی : یعنی حدود چهار ساعت دیگه باید راه بریم

جک : اون موقع هوا تاریک شده

لاکی : جک اینجا منطقه مسکونیه ؟

جک : آره جای خوبی نیست

لاکی: یعنی ....

جک : آره و ما هم با این لباسها تابلو

لاکی : بیا همینجا استراحت کنیم

جک : چرا حرف حالیت نی

لاکی: حرف حالیمه جک ولی ای تن لامصب یاری نمیده

جک : مثل اینکه چاره ای نیست . به خاطر تو هم که شده تا غروب آفتاب همینجا می مونیم

لاکی : / دست روی شکمش می گذارد/ بخاطر من چونکه پالونم کجه

جک : بد طوری هم کجه

لاکی : باشه فقط یادت باشه

جک : خب چکار کنیم تا چهار ساعت دیگه

لاکی : می گیریم می خوابیم من حسابی خوابم میاد

جک : نه دوست ندارم بخوابم و دوباره کابوس زندان بیاد تو خوابم می خوام حالا که آزادم به خوبی کیف کنم از این آزادی

/ با هم یک شعر را بزبان انگلیسی می خوانند /

لاکی : بزار من یه چرت بزنم / می خوابد / موسیقی

جک : لاکی امروز چند شنبه است

لاکی : وقتی توی زندان باشی روز و هفته به چه دردت میخوره شنبه یا یکشنبه چه فرقی میکنه

جک : لاکی من زندگی را دوست دارم تو زندانم که باشم به لحظه هاش فکر میکنم

لاکی : ولی من از زندگی دوباره می ترسم

/ جک یک چهار پایه پیدا میکنه زیر پاش میزاره بالا می رود و داخل اصطبل را نگاه میکند/

جک : لاکی

لاکی : ها

جک : لاکی

لاکی : مرض چیه نمیزاری بخوابم

جک : اسب

لاکی : اسب خودتی

جک : اینجا رو

لاکی : چی؟

جک : یه اسب

لاکی: ها اسب ؟

جک : آره

لاکی : / می نشیند / کو اسب ؟

جک : این تو را میگم

لاکی : پس خوب شد

جک : یعنی چه ؟

لاکی : خب خنگه با اسب می ریم

جک : آهان اینطوری

لاکی : بزار منم بیام نگاهش کنم

جک : آخه تو چطوری میخواهی بری بالا نگاهش کنی؟

لاکی : همانطوری که تو نگاهش کردی

/ لاکی روی چهار پایه می ایستد زیر پاش می شکند و می افتد /

جک : / می خندد / اسبه را دیدی؟

لاکی : باید ببینمنش . / جک را می کشد کنار دیوار می آورد/ بیا خم شو رو کمرت بالا برم ببینمنش

جک: بابا دست خوش میخوای ناکارم کنی نتونم از این اصطبل بیرون برم و به خونه برسم

لاکی : نه هواتو دارم

جک : بابا هوا نمیارش . این تن سنگین تو کوهو میاره پایین چه برسه به بدن استخونی من

لاکی : امتحان می کنیم

جک : چه امتحانی برو بابا دلت خوشه

لاکی : باشه کمک نکن

جک : آخه آدم عاقل

لاکی : بهونه در نیار

جک : باشه بیا / جک می نشیند لاکی پا می گذارد که داد جک بلند می شود / آخ آخ نمیشه

لاکی : ببین اینجا هم شانس نداریم

جک : میگم لاکی آن تو یک دونه اسبه ؟

لاکی: خب مگه قراره چندتا باشه؟

جک : ولی ما دو نفریم

لاکی : خب باشیم

جک : نه نمیشه

لاکی : یعنی چه نمیشه

جک : این بر خلاف قانونه

لاکی : قانون ؟

جک : آره قانون اسبها

لاکی : منظورتو نمی فهمم میشه روشنتر حرف بزنی آقای روشنفکر

جک : یه اسب با دو نفر !

لاکی : خب باشه

جک : این خلافه

لاکی : جک دست بردار ما سراسر خلافیم

جک : ولی فرق میکنه

لاکی : حالا بیا و درسش کن

جک : قانون ما انسانها با اینا فرق میکنه

لاکی : ما اینجا گیر افتادیم تو میگی قانونه

جک : قانونه

لاکی : هر لحظه ممکنه نگهبانها برسند

جک : قانونه

لاکی : این چیه افتاده تو دهنت هی قانونه قانونه

جک : قانونه

لاکی : خوبه آقای قانون بس کن دیگه حالم بهم خورد

جک : لاکی تو تا به حال اسب داشتی ؟

لاکی : نه بابا من تا حالا الاغ هم نداشتم

جک : خب حق داری نفهمی

لاکی : آخه چی رو بفهمم

جک : اسبها دوست دارن فقط به یه نفر سواری بدن

لاکی : یعنی اگه ما دو نفر باشیم نمی ره؟

جک : نه این که نمیره

لاکی : پس چی ؟

جک : قانون اینو میگه

لاکی : بازم میگه قانون

جک : آره

لاکی : حالا که اینطوره آقای قانون یادت باشه تو یه فراری هستی که قانون را زیر پا گذاشتی

جک : تو نه . ما

لاکی : حالا منه صاحب مرده

جک : لاکی یادت باشه که ما برای چی زندان افتادیم

لاکی : دفاع از حقوق ضد تبعیض نژادی / می خندد / بابا من داشتم می رفتم مغازه اشتباهی تو راهپیمایی گیر افتادم .

جک : خب هر چی . فعلا که بهت میگن زندانی سیاسی

لاکی : خب زندانی سیاسی چه ربطی به سوار شدن اسب داره

جک : قانون قانونه

لاکی : ولی قبل از این ما قانون لعنتی را زیر پا گذاشتیم

جک : این فرار برای اثبات قانونه

لاکی : ببین جک من قانون مانون سرم نمیشه اگه نیایی همین حالا با اسب می رم

جک : می تونی بری

لاکی: باید برم چون دوس ندارم دوباره برم زندان

جک : گفتم برو

لاکی : می بینی که میخوام برم

/ یک تکه آهن پیدا می کند و به طرف اصطبل حرکت می کند /

جک : میخوای چکار کنی ؟

لاکی : میخوام جلو چشات قانون شکنی کنم آقای قانون

/ سعی می کند قفل اصطبل را بشکند/

جک : یعنی منو تنها میزاری

لاکی : تو هم میتونی با من سوار اسب بشی و بیایی / قفل در شکسته می شود زین اسب را بر می دارد ولی وسط در می ایستد /

جک

جک : بله . دو باره چیه ؟

لاکی : اسب / زین را می اندازد /

جک : اسب چی؟

لاکی : اون ....

جک : چیه مرده ؟

لاکی : نه . کاش مرده بود

جک : خب جون بکن بگو چیه

لاکی : اون مادیون آبستنه

جک : / می زند زیر خنده /

لاکی : خیلی خنده داشت ؟

جک : آره . خسته نباشید

لاکی : / می نشیند / ای بخشکی شانس

جک : تقدیر ما اینه / می رود و به اسب نگاه می کند /

لاکی : تقدیر ؟

جک : آره

لاکی : که چی ؟

جک : که تا شب بمونیم

لاکی : و حتما از این اسب آبستن پرستاری کنیم

جک : خب اینم خدمته

لاکی : خدمت ؟

جک : خب چه فرقی میکنه . یه نوع آزادی

لاکی : آزادی چی ؟

جک : آزادی یه کره اسب زیبا

لاکی : باید بمونیم تا کره اسب دنیا بیاد؟

جک : آره

لاکی : شاید تا یک هفته دیگه دنیا نیومد

جک : نه حال اسب خوش نیست من خوب می فهمم

لاکی : چه می فهمی؟

جک : که تا چند ساعت دیگه باید کره اسبش دنیا بیاد

لاکی : آخه مگه تو دامپزشکی یا ماما .

جک : حال اسب خوش نیست من می دونم

لاکی : به درک . الهی هفت قلو بیاره به من چی .

جک : لاکی تو باید اسب داشته باشی تا بفهمی

لاکی : وای چی رو بفهمم

جک : وفا و محبت اسبها رو

لاکی : وای جک گفتی محبت و وفا. من دلم برای خانواده ام تنگ شده باید زود بریم

جک : حالا که داریم می ریم

لاکی : آره معلومه . تازه اینجا جا خوش کردیم پرستاری یه اسبو بدیم .

جک : لاکی یه سئوال

لاکی : بپرس

جک: لاکی رسیدی خونه چکار میکنی

لاکی: دوست دارم کفاش بشم

جک : چرا ؟

لاکی : چون ۶ ساله کفش پایم نرفته . می خوام حسابی دق دلم رو سر کفشها خالی کنم تو چی جک ؟

جک : منم سوار اسبم می شم و می زنم به کوه و دشت

لاکی: چرا کوه و دشت ؟

جک : از هر چی چهار دیواری خسته شدم

لاکی : جک تو کی به دنیا اومدی ؟

جک : حالا بعد از این همه سال چرا حالا ازم می پرسی که کی دنیا اومدم؟

لاکی : آن موقع فرق میکرد وقتی تو زندان باشی زندگی که نیست که بخوای بهش فکر کنی

جک : من ۴۰ سالمه . تو چی ؟

لاکی : من روز تولدم خط کشیدم تا یادم بره یه روز دنیا اومدم

جک : آره نمیشه بهش گفت زندگی . بهتره مرده گی بگیم

لاکی : آره وقتی هر روز بشینی و انتظار مرگ را بکشی همین بهتر که روز تولدت یادت بره

جک : / بلند می شود کنار درب خروجی روی چهار پایه ای می نشیند خیره به بیرون/

لاکی: آها چه هوای لذت بخشی . / موسیقی/ جک؟

جک : چیه لاکی

لاکی: اونجا رو

جک : چی ؟

لاکی: اونجا

جک: اومدن

لاکی: آره

جک : / می آید کنار لاکی نگاه می کند / پس اومدین بالاخره پیدامون کردین

لاکی : چکار کنیم

جک : زود باش قایم بشیم

لاکی : کجا قایم شیم ؟

جک : زیر علوفه ها

لاکی : / جک و لاکی زیر علوفه ها قایم می شوند . دختری وارد می شود و می خواهد به اصطبل بغل برود نگاهی به قفل شکسته می کند سری تکان میدهد بیرون را نگاه می کند و داخل اصطبل اسب می شود جک و لاکی آهسته سرشان را بیرون می آورند /

لاکی: جک

جک : یواش

لاکی : کجا رفت

جک : / اشاره به اصطبل اسب /

لاکی : من می ترسم

جک : از یه دختر

لاکی : نه . اون زیر

جک : بدتر از سلول زندان که نیست

لاکی : آره

جک : باید صبر کنیم

لاکی : تا کی

جک : دختره بره

لاکی : یا حضرت مسیح به دادمون برس

/ صدای دختر که نزدیک می شود /

جک : بریم

لاکی : کجا ؟

/ جک اشاره به زیر علوفه ها هر دو قایم می شوند . دختر سطل آب را کناری می گذارد و دست می کند که علوفه بردارد که صدای اسب بلند می شود می دود به طرف اسب . بر می گردد سطل را بر می دارد و خارج می شود. جک و لاکی دوباره سرشان را بیرون می آورند /

جک : لاکی

لاکی : / لاکی از ترس چشمهایش سفید شده / ها ...

جک : تو خوبی

لاکی : آره خوب تر از این نمیشه

جک : اون زیر خیلی بوش بده

لاکی : آخه خیلی استرس دارم خیلی فشار روم هست

جک: پس کار توئه

لاکی : ببخش دست خودم نی

جک : داره میاد بریم زیر

/ دو باره دختره می آید و هر دو می روند زیر .دختر سطل آب را داخل می برد و بر می گردد دست می کند روی سر لاکی علوفه بردارد که ناگهان چهره خشک شده لاکی از ترس نمایان می شود . دختر از ترس جیغ می کشد و کنار می رود جک هم بیرون می آید /

جک : نترس

لاکی : آره عزیزم نترس

ماریا : شماها ؟

جک : آره ما . منم جکم

لاکی : آره عزیزم منم لاکی

ماریا : ولی .....

جک : ولی نداره

لاکی : آره دختر خانم محترم...

/ نگاه تند جک به لاکی /

لاکی: اوکی یعنی هیچی نگم

/ صدای اسب /

جک : اسب خودته ؟

ماریا : آره

لاکی : طفلک

جک : ببین دختر خانم می تونی به ما کمک کنی

ماریا : نه .

لاکی : نه ؟ حتی به من ؟

ماریا : گفتم که نه .

جک : / با تمسخر بینی خود را می خاراند / در عوض ما هم از اسبت مراقبت می کنیم

ماریا : بله دیدم چطور قفل اصطبل را شکسته بودید

لاکی: / اشاره به جک/ کار اون بود

جک: لاکی . کار کی بود ؟

لاکی : من...تو

ماریا : به هر حال من نمی تونم به زندانی فراری کمک کنم

جک : گوش کن دختر خانم ما فقط از تو یه جفت لباس می خواهیم

لاکی : / نگاه به لباسهای خود می کند / آره

ماریا : ولی گفتم که اجازه کمک به زندانی فراری رو نداریم .

جک : انگار تقدیر ما همین لباسهای گورخری زندونه

لاکی : گورخری نه زنبوری

جک : حالا زنبوری

لاکی : ای بخشکی شانس

ماریا : شما باید از اینجا برید

لاکی : حتی من ؟

ماریا : گفتم شما .

لاکی : نه من دوست ندارم برگردم زندان

جک : ما از اسبت مراقبت می کنیم

لاکی : بهش علوفه دادیم

جک : نگاه کن دختر خانم . ما تو این روز روشن نمی تونیم از اینجا بریم

لاکی : اونا در به در دنبالمون هستن.

ماریا : نه برای من بد میشه

/ صدای اسب . . دختر می رود طرف اسب /

لاکی : بیام کمکت؟

ماریا : نه لازم نیست

جک : / به لاکی نگاه معنی داری می کند /

لاکی : چیه ؟ بازم حرف بدی زدم

جک : نه بد نبود فقط مسخره بود

لاکی : جک؟

جک : بله

لاکی : / ساکت /

جک : خب جون بکن

لاکی : یه چیزی بگم بهم نمی خندی ؟

جک : اگه خنده نداشته باشه خب چرا بخندم

لاکی : بنظر تو او در باره من چه فکر می کنه ؟

جک : او کیه ؟

لاکی : دختره را میگم

جک : سیب زمینی

لاکی : چی ؟

جک : گوجه فرنگی

لاکی : من میگم او در باره من چه فکر میکنه آنوقت تو میگی سیب زمینی و گوجه فرنگی

جک : خب برو ازش بپرس

لاکی: (فکر می کند) نه یه جورایی دارم زبونشو می فهمم

جک : چه می فهمی

لاکی : که منو دوست داره

جک : / می خندد /

لاکی : کجاش خنده داشت ؟

جک : اینجاش واقعا خنده داشت . خیلی وقت بود که تو زندان خنده یادم رفته بود

لاکی : بی نزاکت . ما را باش که به دیوار کی تکیه دادیم

جک : علاقتو جایی باید جایی خرج کنی که یه شعوری پشتش باشه! چرا دختره را می چسبونی به خودت ؟

لاکی : اولا دختره نه و دختر خانم دوماً حالا تو چرا حسودیت میشه ؟

جک : بیچاره من برای خودت میگم . ما تو چاهی افتادیم که راه چاره ای نداریم اونوقت تو دنبال عشق و عاشقی هستی

لاکی : ساکت

جک : ها ساکت شدی پس حرفای مرا قبول داری

لاکی : اگـه سکوت میکنم فکر نکن حرف واسـه گفتن ندارم ، حرفام به سایز گوشت نمیخوره جر میخوری .

ماریا : / دختر وارد می شود /

/ سطل بر می دارد که از بیرون آب بیاورد / من میرم آب بیارم شما هم آماده بشید برای رفتن

لاکی : من براتون آب میارم / می رود که سطل را از او بگیرد /

جک : / جلوش می ایستد / نه تو حق نداری بیرون بری

لاکی : چرا ؟

جک : / اشاره به لباس / اونا تابلون

لاکی : نه کسی نمی بینه

/ لاکی می خواهد بیرون رود که جک او را به داخل هل می دهد /

ماریا : گفتم که شما نمی تونید به من کمک کنید

لاکی : نه این دوست من شوخی میکنه

جک : / میزند به سینه لاکی / شوخی چیه احمق . برو یه جا بتمرگ

ماریا : / با کنایه / بهتره مواظب باشی که دوستت بینی اتو خرد نکنه / ماریا سطل را بر می دارد و خارج می شود /

لاکی : / نگاه معنی دار به جک / همینو می خواستی

جک : خیلی تحقیر شدی ؟

لاکی : بله آقای قانون . تو غرور مرا شکستی

جک : اشتباه میکنی

لاکی : چرا

جک : اینطور فکر نکن

لاکی : چرا همینطوره

جک : لاکی ما زندانی فراری هستیم هدف ما اینه که به مقصد برسیم

/ هر دو در فکر /

لاکی : جک ؟

جک : باز چی شده

لاکی : من اول باید از زندون دل آزاد بشم

جک : حالا چه کمکی از من بر می یاد

لاکی : قبول داری همیشه یه اتفاق مسیر زندگی آدمو عوض میکنه ؟

جک : خب منظور

لاکی : شاید هم این اتفاقیه که منتظرش بودم

جک : چه اتفاقی ؟

لاکی : بیا برام مردانگی کن

جک : آها آها /دست میزند و می رقصد /

لاکی: لوس نشو جک جدی میگم

جک : اگه جوابش نه بود چی ؟

لاکی : نه اون نه نمیگه

جک : وقتی جوابش نه نیست چرا خودت ازش نمی پرسی

لاکی : نه تو این کارها یه بزرگ پیشقدم بشه بهتره

جک : حالا تو این موردکه شد ما بزرگ شدیم ؟

لاکی : جک تو همیشه بزرگ بودی

جک : تا چند دقیقه پیش بود می گفتی من بزرگترم و ارشد تو هستم

لاکی : جک اینقدر گیر نده دیگه می ری یا نه

جک : دست بردار لاکی به فکر راه چاره باش

لاکی : از اولش هم می فهمیدم تو ارزه این کار را نداری

جک : ببین یه دفعه دیگه چرت و پرت بگی من میدونم و تو

لاکی : شما آدما فقط بلدین به آدم تهمت بزنین و با آبروی آدم بازی کنید

جک : به جای این اراجیف بیا اون مخت را بکار بینداز چطور در بریم

لاکی : خودم این کار رو می کنم تا از زیر منت تو در بیام .

جک: خب حالا چی می خوای بهش بگی

لاکی: به تو ربطی نداره

جک : / با کنایه/ مواظب باش چیزی از قلم نیفته

لاکی : تو نترس نمی خواد نگران من باشی

جک : نه می خوام خانمت خوب بفهمه

لاکی : شوخی با عناصر اناث من ممنوع

جک : / با خودش / نه بابا مثل اینکه قضیه خیلی جدی شد . بهش دقیق بگو بدون اشتباه

لاکی : ما را بگو که هم قطار کی شدیم

جک : ببین لاکی یه کشتی برات گیر میارم و دست تو اون دختره را می گیرم و می زارم تو آن کشتی

لاکی : راست میگی جک؟

جک : آره کشتی که ساحل نداشته باشه

لاکی : بی مزه . / ادا در می آورد / هه هه

جک : / می خندد / بزار این روزهای آخری حال کنیم

لاکی : / با کنایه / ما همین جورشم با تو حال می کنیم

جک : / جدی / بیچاره الان یه لشکر دارن دنبال ما می گردن تو توی عشق و حالی

لاکی : همیشه همینطور بوده . حسادت حسادت حسادت

جک : دس بردار الکی دلت خوشه

لاکی : از اولش فهمیدم یه جورهایی تو حسودیت شده

جک : آخه آدم عاقل مگه نمی فهمی تو چه موقعیتی هستیم

لاکی : عشق زمان و مکان و موقعیت نمی شناسه

جک : چه عشقی ؟

لاکی : عشق بین من و اون خانم

جک : بیچاره تو هنوز اسمش هم نمی فهمی

لاکی : اسم مهم نیست

جک : مهم نیست ؟

لاکی : اسم ها فقط آدما را از هم جدا می کنند در صورتی که ما هر دو یکی هستیم

جک : چی ؟ میشه جمله آخرو تکرار کنی

لاکی: گفتم ما ....

جک : هر دو یکی هستیم . جانمی جان . رومئو و ژولیت

لاکی : ببین جک یه بار دیگه برام تعریف میکنی قصه عشق رمئو و ژولیت رو

جک : / ادای نقش ژولیت را در می آورد / من بخاطر تمام دنیا دوست ندارم تو را اینجا ببینند

لاکی : / ادای نقش رمیو را در می آورد/ تاریکی شب پوششی است که مرا از چشمان تو پنهان می دارد و اگر تو مرا دوست نداشته باشی بگذار مرا اینجا بیابند

جک : / در نقش ژولیت / چه کسی تو را به اینجا رهنمون کرد

لاکی : / در نقش رمئو / عشق بود که مرا وادار کرد اینجا را بیابم بیا ای عشقم / دست باز میکند و به طرف جک می آید

جک : برو بابا تو هم وقت گیر آوردی

لاکی : یعنی عشق ما مثل اوناست ؟

جک : دهنتو باز کنی عینهو مگس می چسبه بهت

لاکی : / به حالت قهر / دوست هم دوست های قدیمی . بلا نسبت ما هم سلولیم.

جک : یکی نفهمه میگه دختر همسایتون بوده

لاکی : دختر همسایه چیه . ما خیلی به همدیگر نزدیکتریم

جک : آخه دختره هنوز روحش هم خبر نداره

لاکی : چرا با نگاهاش فهمیدم یه جورایی منو دوست داره

جک : / با کنایه /با نگاهاش ! آره دیدیم

لاکی : حسود یادت باشه وقتی رسیدیم تلافیشو سرت در میارم

جک : / متوجه دختر / داره میاد

لاکی : اومد ؟

جک : مواظب خودت باش

/ دختر با سطل آب وارد می شود و به طرف اسب می رود /

لاکی : بیام کمک

/ دختر به او پاسخی نمی دهد /

جک : / پوزخندمی زند/ جوابت را گرفتی ؟

لاکی : در عوض تو که خوب جواب مرا میدی . کم هم نمیاری

جک : ببین لاکی فقط یک ساعت به غروب مانده . از اینجا می ریم

لاکی : من نمیام

جک : چی ؟

لاکی : من نمیام

جک : نمی یای ؟

لاکی : نه

جک : نکنه یادت رفته که یه زندونی فراری که نگهبانها دنبالتن

لاکی : خب باشم . من تازه پیداش کردم

جک : اگه بگیرنت تیر بارانت می کنند

لاکی : من که فعلا تیرباران کنایه های تو هستم

جک : یک ساعت دیگه هوا تاریک میشه و از اینجا می رویم

لاکی : من تا جوابمو نگیرم از اینجا نمی رم

جک : اون که جوابتو داد

لاکی : بازم شروع کردی جک

جک : آخه بیخودی دلتو خوش کردی و منتظر ماندی

لاکی : انتظار آغاز زندگیه . آغازی برای رسیدن ....

جک : خب . خب بسه شعار نده

/ صدای اسب /

ماریا : کمک . کمک

/ جک و لاکی می دوند به طرف اسب . لاکی جلو جک را می گیرد /

لاکی : خواهش می کنم تو مسائل خانوادگی تو دخالت نکن

جک : بهتره من برم چون اسب داشتم

لاکی: / لاکی داخل می شود دختر با اضطراب بیرون می آید. چند دقیقه بعد لاکی هم بیرون می آید /

جک تو اسب داشتی بهتره خودت اونجا باشی

جک : یه سطل آب برسون

لاکی : الان میارم / دست می کند سطل را بردارد /

/ دختر سطل را برمی دارد و با شتاب بیرون می رود /

جک : زود باش لاکی

لاکی : الان تو چه وضعیتی هستی؟

جک : وضعیت قرمز . دارم تلاشمو می کنم

لاکی : ببین جک عشق من و اون بستگی به اون کره اسب داره مواظبش باش

جک : باشه سعی مو می کنم عشق من

/ دختر با سطل آب وارد می شود لاکی سطل را گرفته و برای جک می برد /

لاکی : بهتره تو نیایی تو

ماریا : مواظب اون باشین

لاکی : چشم عزیزم

/ صدای پا و شحنه اسب از بیرون /

لاکی : چی شد دنیا اومد

جک : آره پسره

سرهنگ: / از بیرون / دخترم ماریا . کجایی

ماریا : اینجام بابا

لاکی : اوه اوه .وضعیت قرمز .

جک : / بین در ظاهر می شود / چه خبره

لاکی: اوضاع خیت قرمز . بریم تو / لاکی به داخل فرار می کند /

سرهنگ: / با یونیفرم نظامی و اسلحه به کمر وارد می شود / چی شده دخترم چرا هراسانی ؟

ماریا : اسب بابا

سرهنگ: اسب چی ؟

ماریا : / سرهنگ می خواهد به طرف اسب برود ماریا جلو او را می گیرد /

سرهنگ: چیه دخترم . چرا اینکار را میکنی؟

لاکی : بابا تو نباید بری

سرهنگ: یعنی چی . اسب مرده

ماریا : نه یعنی ....

سرهنگ: یعنی چی ؟

/ جک و لاکی بیرون می آیند /

جک : مزاحم سرهنگ نشو

لاکی : سلام بابا

سرهنگ: / سرهنگ اسلحه خود را بیرون می آورد و به طرف آنها /

جک : من اینا را می شناسم . اونا دست بردار نیستن

سرهنگ: شما ؟!!!

جک : آره ما دو نفر زندانی فراری هستیم

سرهنگ: / با چوب دستی اشاره به لباس آنها / آره میدونم معلومه

ماریا : بابا اونا به من کمک کردن

لاکی : آره اگه مانبودیم اسب مرده بود

/ صدای کره اسب . ماریا به طرف اسب می رود /

ماریا : بابا چه کره اسب قشنگی

لاکی : آره اون خیلی قشنگه من دوستش دارم

سرهنگ: ساکت به جای خود

ماریا : بابا اسمشو چی بزاریم

سرهنگ: فراری

جک : شما که ما را تحویل نمی دهید سرهنگ؟

لاکی : ما به دخترت کمک کردیم

سرهنگ: من سرهنگ لوکا معاون زندان فونات

جک : ای بخشکی شانس

لاکی : هر جا می ریم آشنا در میان

سرهنگ: به جای خود . خبر دار

لاکی : حالا بیا و درسش کن حالا . اوله خبرداره.

جک : نه دیگه اول و آخر نداره

لاکی : یعنی چی ؟

جک : یعنی / اشاره به گردن زدن /

لاکی : پس ماریا چی میشه ؟

سرهنگ: گفتم خفه شو

ماریا : / وارد می شود / چکار میکنی بابا

/ جک و لاکی خوشحال /

لاکی: آره بابا شوخی میکنه

سرهنگ: این یه قانون نظامیه

لاکی : وای دوباره قانون شروع شد

ماریا : نه بابا اگه اونا نبودن اسب.....

جک : می مرد

لاکی : منم .... / جک به او نگاه می کند / ..... / لاکی سکوت می کند /

سرهنگ: ولی در عوض قانون پابرجا می مونه دخترم

لاکی : ای قانون بخوره تواون سر کچلت

سرهنگ: چی گفتی ؟

لاکی : هیچی با جک بودم

ماریا : بابا ترا بخدا نادیده بگیر

سرهنگ: الان گروهان ضربت در دشت و جنگل دنبال شما هستند و شما در چنگ من / می خندد/

/ صدای اسب . ماریا می دود به طرف اسب /

لاکی : برم کمک کنم

سرهنگ: تکون بخوری آبکشت می کنم

لاکی : چشم پدر

جک : لاکی اینقدر پدر پدر نکن حالم بهم میخوره

لاکی : حسودیت میشه بدبخت

جک : هیچ پدری تا به حال اینقدر رو دخترش را زمین نگذاشته

لاکی: خودتم داری میگی پدر

جک: احمق من منظور دیگه دارم

سرهنگ: در قانون زندان در اصل ۱۹ ماده ۲۲ آمده : همکاری با زندانی فراری در هر صورت ممکن مجازاتش زندان ابد خواهد بود .

ماریا : بابا بیا نگاه کن چه کره اسب قشنگی

سرهنگ: و فرار زندانی از زندان مجازاتش اعدام خواهد بود

لاکی : پس ماریا جونم .... / نگاه تند سرهنگ / یعنی ماریا جونت چی میشه ؟

سرهنگ: یه بار دیگه نیشت را باز کنی این تیر ها را تو حلقت خالی می کنم / لاکی آب دهانش را قورت می دهد /

جک : دست بکش لاکی

لاکی : آخه دست خودم نی

جک : بابا تو برزخیم بین مرگ و زندگی

لاکی : / لاکی پا به پا می شود /

سرهنگ: درست بایست

لاکی : نمیشه آقا

سرهنگ: چیه زنبور رفته تو شلوارت

لاکی : آقا میشه برم دستشویی

سرهنگ: نه . نخست شناسایی صورت می گیرد .

لاکی : شناسایی چی ؟ من لاکیم . اینم جک . بزار برم دستشویی

سرهنگ: خفه / اشاره به جک / تو ..

سرهنگ: اسم

جک : جک

سرهنگ: نام پدر

جک : استفان

سرهنگ: جرم

جک : شرکت در راهپیمایی ضد تبعیض نژادی

سرهنگ: مجازات

جک : دوازده سال زندانی

سرهنگ: چند سال زندان بودی؟

جک : هفت سال

سرهنگ: / اشاره به لاکی / و اما تو

سرهنگ: اسم

لاکی : لاکی

سرهنگ: نام پدر

لاکی : روبرت

سرهنگ: جرم

لاکی : منم اشتباهی تبعیض نژادی

سرهنگ: مجازات

لاکی : ۱۲ سال زندانی

سرهنگ: چند سال زندان بودی؟

لاکی : شش سال

جک : لاکی

لاکی : ها

جک : پس چرا دروغ می گفتی و گفتی نه سال

لاکی: چون می خواستم ارشدت باشم

جک : ای لعنتی

ماریا : / وارد می شود / بابا

سرهنگ: دخترم خواهش می کنم مسائل امنیتی را با مسائل عاطفی قاطی نکن

ماریا : ولی ....

سرهنگ: اگه یه نظامی بخاطر ترحم از یک مجرم بگذره می دونی یعنی چه ؟

ماریا : می دونم ولی ....

لاکی : ولی چی ؟

سرهنگ: بازم .....

لاکی : بزار حرف دلشو بزنه

سرهنگ: نگفتم نیشت باز نشه

لاکی : ممکنه دخترت یه چیزی یه آرزویی تو دل داشته باشه بزار حرفش بزنه آرزوشو بگه .

ماریا : پدر لااقل اون یکی/ اشاره به جک /

لاکی : من ؟

ماریا : نه اون آقا رو میگم که کره اسب را دنیا آورد آزاد کن

لاکی : می بینی شانسو . ای لعنتی ، بی وفا

سرهنگ: دخترم بزار به کارم برسم

لاکی : پدر سگ من دارم قربون صدقش می شم می گه اون

جک : / پوزخند /

سرهنگ: هی تو / اشاره به لاکی / وز وز نکن . و تو / اشاره به جک / تو هم نیشت باز نشه

ماریا : بابا من می رم بطرف کره اسبم

لاکی : ان شالله برنگردی

جک : اهم

سرهنگ: دخترم مواظب خودت باش

ماریا : باشه بابا

سرهنگ: / با خودش / خب منم با تحویل اینا ارتقاء می گیرم شاید هم رئیس زندان

ماریا : وای خدای من رئیس زندان می شی بابا ؟

سرهنگ: آره عزیزم

لاکی : / ادا در میاره / آره عزیزم

سرهنگ: خفه خون . زندانی به جای خود . چپ راست چپ راست چپ راست

جک : چرا این همه چپ و راستمون می کنید خب بزارید راه مستقیم خودمون بریم

سرهنگ: راه مستقیم شما زندانه . به جای خود قدم رو . حرکت کنید

/ آنها را بسوی بیرون هدایت می کند . بیرون می روند . نور به تاریکی می رود /

ماریا : کمک کمک کره اسبم داره می میره

/ همان صحنه اول محاکمه دو باره در تاریکی تکرار می شود /

پایان

آذرماه ۱۳۸۷ – بوشهر

خداداد رضایی